

متن اصلی این نوشتار به انگلیسی در نشریه علمی (ISI) جستوجورنال *GeoJournal* چاپ اروپا، دوره ۶۲ شماره ۱ و ۲ تابستان ۲۰۰۵، منتشر شده است. مقالات علمی در نشریات ISI پس از تأیید دانشمندان ورزیده در رشته مربوط به چاپ می‌رسد و این، هم به معنی تأیید اعتبار علمی اثر پژوهشی و هم به معنی پذیرفته شدن نظریات تازه ارائه شده در نوشتار، در معتبرترین محافل علمی و دانشگاهی غرب است.

در اعلام پذیرش این نوشتار، پروفسور مامادوه یکی از سه تن دوران بین‌المللی بررسی کننده مقاله نوشته است. جهان بررسی‌های علمی ما، بر حسب عادت پیدایش و گسترش مفهوم «دموکراسی» در پیوند با «حکومت» را تنها به آتن و یونانیان باستان نسبت می‌دهد و تاکنون حاضر نبوده است نقش دیگر ملت‌ها بویژه پارس باستان را در این زمینه پدیدار باشد. اکنون با در دست داشتن این نوشتار (مقاله حاضر) خوب است پنجره‌ها را باز کنیم و اجازه دهیم نسیم نازهای در فضای تنفس فکری ما وزیدن گیرد.

مرز در پیش سیاسی و شیوه حکومتی ایران باستان

مقدمه‌ای بر پیدایش
مفاهیم حکومت و مرز
و تأثیر ایران بر مفهوم
دموکراسی در دوران
پیش از مدرنیته

دکتر پیروز مجتهدزاده
استاد دانشگاه تربیت مدرس -
تهران و مدیر عامل بنیاد پژوهشی
پژوهش‌های بزرگ - لندن

نکاتی چند برای خواننده فارسی زبان

پیش از آغاز بحث، باید اشاره کنم که انگیزه‌های جهان وطنی کلاسیک در درازای سده بیستم این گمان را در میان برخی از ایرانیان پروراند است که یونان باستان، ابداع کننده مردمسالاری (دموکراسی) بوده و ایرانیان باستان جز جنگ و ستیزه با دیگران کار دیگری نداشته‌اند. اما بررسی‌های دقیق‌تر و پیشرفته‌تر در جستاری تاریخی ثابت می‌کند که این گمان نادرست است و ایرانیان بی‌گمان در جمع ملت‌هایی قرار داشته‌اند که در زمینه برابری و گسترش اندیشه‌هایی چون مردمسالاری و حقوق بشر نقشی شایسته داشته‌اند.

برخی از پژوهشگران ایرانی صاحب آوازه در آثارشان در زمینه تاریخ تمدن، این گونه مباحث تحریف شده را بی‌چالش، از نویسندگان ایرانی یا غربی آورده‌اند و در نوشته‌های خود به نقل از آنان، پیدایش و گسترش اندیشه‌های مردمسالارانه (دموکراسی) و حقوق بشر را به بسیاری از مردمان از سومریان گرفته تا یونانیان و رومیان نسبت داده‌اند بی‌آنکه حتی نامی از ایران به میان آورند: کشوری که همه پژوهندگان برجسته جهان اتفاق نظر دارند که پدید آورنده‌اش «کوروش هخامنشی» با صدور فرمان آزادی و برابری قوم‌ها و ملت‌های بیرو شاهنشاهی پارس، نخستین گام عملی را در شکل دادن به «حقوق بشر» در تاریخ برداشته است. در دوران پیش از انقلاب اسلامی، در سایه مخالفت و

مبارزه‌ای که گروه‌های سیاسی با نظام حکومتی وقت (نظام شاهنشاهی) داشتند، آن تشکیلات را دنباله نظام حکومتی ایران باستان می‌دانستند و از دگرگون جلوه دادن تاریخ استقبال می‌کردند تا مگر گامی به زبان نظام حاکم برداشته باشند. ولی حتی از دیدگاه سیاسی، مبارزه با یک نظام حکومتی از راه بی‌اعتبار کردن تاریخ، رفتاری است ناپسند که آثار منفی گسترده‌ای بر سلامت فکری جامعه می‌گذارد و به زندگی سیاسی آسیب می‌زند.

گرچه در هر حال دخالت دادن ملاحظه‌های سیاسی در پژوهش‌های علمی، سخت نکوهیده و حتی خطرناک است، بی‌گمان امروز که از نظام حکومتی پیشین اثری نمانده و این گونه ملاحظه‌های سیاسی رنگ باخته است، تحریف حقایق علمی به هر بهانه و دستاویز پذیرفتنی نیست. گذشته از این، دو دلیل دیگر وجود دارد که سبب بی‌توجهی یا بی‌اعتنایی برخی از نویسندگان و پژوهندگان از نسل پیشین به نقش ایران در پیشبرد مردمسالاری و حقوق بشر شده است. نخست اینکه این پژوهندگان مانند بسیاری از همگنان خود در جهان شرق، مرعوب و دلباخته غرب هستند و هر چه را گویندگان و نویسندگان غربی گفته و نوشته باشند بی‌چون و چرامی پذیرند و حتی برخی از آنان که در غرب دانش آموخته‌اند به یاد نمی‌آورند که در دانشگاه‌های غرب به دانش پژوه می‌آموزند که باید در همه چیز از جمله سخن استاد شک کرد و از راه پژوهش به یقین رسید. داشتن دید انتقادی نسبت به گفته‌های گویندگان (نه تعمد در رد

باستان گفته است بر اروپای قرون وسطی اثر گذاشته است؟ آشکار است که برای یافتن پاسخ این پرسش، می توان از تحلیل های علمی دانشمندان برجسته امروزی درباره مسائل دنیای کهن بهره گرفت.

پیشگفتار

در حالی که مفهوم «سرحد» بعنوان نوار پهنابوری میان قلمرو دو حکومت (کریستف = ۱۹۵۹: ۸۲-۲۶۹) در سده های پیش از دوران مدرن وجود داشته، شماری از جغرافیادانان سیاسی امروز به گونه ای با این بحث برخورد می کنند که گویی «مرز» مفهومی است تازه که در سده های اخیر پدید آمده است. بسیاری از جغرافیادانان سیاسی کنونی در گرتبرداری از گرایش برخی نوشته ها در علوم سیاسی مفهوم «حکومت = state» را همراه با مفهوم وابسته بدان یعنی «مرز»، حاصل قرارداد صلح ۱۶۴۸ و ستفالی می دانند (گلاسنر و دوبلیژ ۱۹۸۹: ۵۹-۴۶). به هر رو این نکته مورد پذیرش همگان است که نیاز به تعیین خطوط مشخص جداکننده دو کشور و نقاط تماس میان آنها پیامد پیدایش حکومت ملی (nation state) (حکومتی که بر پایه موجودیت ملت پدید آمده و مشروعیت می یابد) در سده نوزدهم است. این پدیده نو، چنان که پیتر تیلور (۱۹۸۹: ۴۶-۱۴۴) و دیگران می گویند، پیامد گریز ناپذیر گسترش امپریالیزم جهان گرا در دوران های جلوتر و نظام اقتصادی جهانی و سیستم ارتباطی نهفته در آن بوده است.

گمان می رود که مفاهیم «حکومت = کشور» و «مرز» ریشه در دورانیهای پیش از دوران مدرن داشته باشد؛ چرا که مرز در پیوند باموجودیت يك نظام کشوری پدید می آید و مشروعیت آن وابسته است به عادی بودن ایده سرزمینی که قدیم است: کشور (state) سرزمینی سیاسی است و گونه های حکومت بر سرزمین باید بازگوینده اشکال ساختار سیاسی ملت باشد (آلکساندر بی مورفی = ۲۰۰۳). در اینکه مفهوم تازه حکومت و سرزمین در اروپای دوران مدرن گسترش یافته است، تردید اندکی وجود دارد؛ با این حال، نادیده انگاشتن این حقیقت نیز دشوار است که این مفاهیم ریشه در دوران های

کردن، تخریب و اهانت)، شرطی اصلی از شرط های پژوهش است.

به هر رو، این جستاری است تازه، استوار بر دیدگاه هایی تازه و مستند به اسنادی و مدارک و شواهدی هم کهنه و هم نو. این جستار نخستین بار در همایش جهانی «سرزمین و سرزمین گرایی» برگزار شده از سوی «ژئوپولیتیک بین المللی» در دانشگاه اروپا (فلورانس - ایتالیا) در آخر ماه ۱۳۸۰ مطرح شد و مورد استقبال شرکت کنندگان از کشورهای گوناگون قرار گرفت و سپس با تغییراتی با هدف کارآمد ساختن برخی از مفاهیم و مباحث، به گونه مقاله علمی درآمد. و اینک ترجمه فارسی آن:

آغاز سخن

شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی (مرگ در ۱۰۲۰ میلادی) بعنوان تنها مرجع موجود در ادبیات تاریخی زبان پارسی که از تاریخ ایران پیش از اسلام و مناسباتش با دیگر موجودیت های سیاسی دنیای کهن سخن می گوید، مورد ستایش فراوان است، ولی تا این زمان به شیوه پرداختن شاهنامه به روابط سیاسی کشورها در پیوند با سازماندهی فضای سیاسی در دنیای کهن، توجه اندکی شده است. شاهنامه که بیشتر اثری ادبی - حماسی درباره تاریخ باستانی ایران، بویژه تاریخ دوران ساسانی (۶۵۱-۲۲۴) شناخته می شود، چگونگی پیدایش و توسعه «حکومت = کشور» در ایران باستان را روشن می سازد و با دقت نشان می دهد که ایده «ساختار عمودی حکومت» در ایران باستان چگونه پدید آمده و با تعیین مرزهای مشخص پایداری یافته و بر پیدایش و توسعه ایده هایی چون «حکومت»، «سرزمین»، «مرز»، و «دموکراسی» در باخترزمین اثر گذاشته است. توصیف فردوسی از جغرافیای سیاسی دنیای کهن، با مفاهیمی که در زمینه جغرافیای سیاسی در اروپای پس از وستفالی رشد کرده همخوانی بسیار دارد؛ ولی آیا ممکن است وی که هزار سال پیش از این، خیلی جلوتر از قرارداد وستفالی ۱۶۴۸ می زیسته است، این مفاهیم را از اروپای مدرن آموخته باشد؟ یا حقیقت این است که آنچه فردوسی درباره تکامل تدریجی اندیشه های سیاسی و جغرافیای سیاسی در ایران

● انگیزه های جهان وطنی کلاسیک در درازای سده بیستم این گمان را در میان برخی از ایرانیان پرورانده است که یونان باستان، ابداع کننده مردمسالاری (دموکراسی) بوده و ایرانیان باستان جز جنگ و ستیزه با دیگران کار دیگری نداشته اند. اما بررسی های دقیق تر و پیشرفته تر در جستاری تاریخی ثابت می کند که این گمان نادرست است و ایرانیان بی گمان در جمع ملت هایی قرار داشته اند که در زمینه برپایی و گسترش اندیشه هایی چون مردمسالاری و حقوق بشر نقشی شایسته داشته اند.

پیش از پدید آمدن دوران حکومت ملی در اروپا دارد. آثاری در دست است گویای اینکه تمدن‌های کهنه با مفهوم «حکومت» در پیوند با جنبه‌های سرزمینی و پیرامونی آن و در پیوند با مفاهیم کنونی «مرز» آشنایی داشته‌اند. چه بسا دیوار چین، دیوار هادرین (Hadrian) در بریتانیای امپراتوری روم، و سد سکندر در شمال خاوری ایران^۱ در حقیقت بخشی از منطقه گسترده‌تر برخورد (سرحد) در دنیای کهن به‌شمار می‌آمده‌اند (تیلور: همان). با این حال نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که حتی در آن مقام، این دیوارها نماینده خطی در فضا بوده‌اند برای جدا کردن مفهوم «ما» از «آنها» و این حقیقت، اصل زیربنایی مفهوم مرز را شکل می‌دهد. از آثار باستانی چنین برمی‌آید که مفاهیم زیربنایی «حکومت»، «سرزمین»، و «مرز» کمابیش همچون گونه‌های امروزی این مفاهیم، در متون ایران باستان وجود داشته است. همچنین، این احتمال وجود دارد که با توجه به روابط دشمنانه یا صلح آمیز میان ایران و روم، این مفاهیم باستانی ایرانی بر تمدن روم باستان اثر گذاشته باشند. آمیزه‌ای از تمدن یونانی-رومی و تمدن ایرانی بر شکل‌گیری آنچه امروز از دید فرهنگی «باختر» شناخته می‌شود، بسیار اثر داشته است. با توجه به گستره اثرگذاری تمدن یونانی-رومی و تمدن ایرانی بر یکدیگر، به دشواری می‌توان درباره درستی این سخن ژان گاتمن در نامه‌اش به نگارنده (۱۹۸۷) تردید کرد که ایران (باستان) به بخش «باختری» جهان بشری تعلق داشته است:

ایران می‌بایست به بخش باختری (غرب) جهان بشری تعلق داشته باشد و به گمان من، این همان چیزی بوده که اسکندر کبیر مقدونی، شاگرد ارسطو، که به همان مناسبت در راستای سنت بزرگ فلسفی غرب قرار می‌گرفته، در ایران یافته و تا آن اندازه توجه وی را جلب کرده که تصمیم گرفته است یک ساختار چند ملیتی هنجار میان ایرانیان و یونانیان در درون امپراتوری بزرگش پدید آورد.^۲

در تأیید این نظر، در متون تاریخی آمده است که به هنگام فتح ایران، اسکندر کبیر مقدونی در

تخت جمشید ادعا کرد که جانشین برحق داریوش سوم است. فردوسی درباره این رویداد در شاهنامه می‌گوید: پس از گشایش ایران، اسکندر نامه‌ای به نخبگان و برجستگان جامعه نوشته و از این که دارا (داریوش سوم)، پادشاه ایرانیان را نابود کرده از آنان پوزش خواسته و گفته است اگر دارا نیست من اینجا هستم و ایران همان است که از آغاز بوده است. وی ساختار سیاسی دوران هخامنشی را نگه داشت و در امپراتوری تازه خود به کار گرفت. این ساختار در دوران جانشینان اسکندر دستخوش دگرگونی‌هایی شد. وی همچنین اعلام کرد که «دادگری» آرمانی است که دستیابی به آن، هدف مأموریت او در ایران خواهد بود:

بدانید که امروز دارا منم
گر او شد نهان آشکارا منم
همان است ایران که بود از نخست
بپاشید شادان دل و تندرست
جز از نیکنامی و فرهنگ و داد
ز رفتار گیتی مگیرید یاد
(فردوسی: ۱۳۶۴ جلد سوم، صفحه ۳۳۰)
قرن‌ها بعد، در دوران ساسانی (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) مفاهیم به هم پیوسته حکومت، سرزمین، و مرز تا آن اندازه پرورده شد که با گونه‌های مدرن این مفاهیم در چارچوب نظام جهانی حکومت‌های ملی، همگنی بسیار پیدا کرد. به هر رو برای بررسی این مفاهیم باستانی ایرانی، بررسی تاریخی روند شکل‌گیری جغرافیای سیاسی ایران ضرورت دارد.

حکومت، سرزمین،

و مرز در ایران باستان

اگرچه هخامنشیان جنگ آفریدند و سرزمین‌های بسیار گشودند، ولی در برخورد عمومی با مفهوم حکومت و سرزمین و در سازمان دادن سیاسی فضا، بیشتر به عوامل فرهنگی گرایش داشتند تا به مفهوم خشک سرزمین فیزیکی. واقعیت سیاسی دادن به ساتراپی‌های گوناگون، در راستای خطوط جداکننده فرهنگ‌ها و اقوام صورت می‌گرفت. دانشمندان برجسته‌ای چون ویل دورانت (ترجمه ۱۹۸۸: ۴۴) و پیو فیلیپپانی-

● در دوران پیش از انقلاب اسلامی، در سایه مخالفت و مبارزه‌ای که گروه‌های سیاسی با نظام حکومتی وقت (نظام شاهنشاهی) داشتند، آن تشکیلات را دنباله نظام حکومتی ایران باستان می‌دانستند و از دگرگون جلوه دادن تاریخ استقبال می‌کردند تا مگر گامی به زیان نظام حاکم برداشته باشند. ولی حتی از دیدگاه سیاسی، مبارزه با یک نظام حکومتی از راه بی‌اعتبار کردن تاریخ، رفتاری است ناپسند که آثار منفی گسترده‌ای بر سلامت فکری جامعه می‌گذارد و به زندگی سیاسی آسیب می‌زند.

رنکنی (۱۹۷۸: ۶۷) به درستی پدیده یا مفهوم «حکومت» را یک نوآوری ایرانی می‌دانند که بعدها بوسیله رومیان به دنیای باختر رسیده است. حمید نیر نوری، پژوهشگر برجسته ایرانی، به نقل از نوشته‌های تی آر گلوور T.R. Glover درباره تمدن ایرانی می‌نویسد: ایرانیان ایده‌های تازه‌ای پیش روی بشر گذارند، ایده‌هایی درباره «دولت خوب» (حکومت مردمی) در نهایت یکپارچگی و به هم چسبیدگی توأم با حداکثر ممکن از آزادی برای توسعه یافتن سیاسی گروهی و فردی در یک سازمان سیاسی بسیار بزرگ. (نیر نوری ۱۹۷۱: ۱۹۶)

تاریخ و جغرافیایونسان یونان باستان همچون هرودت (۴۸۴ تا ۴۲۵ پیش از میلاد) و گزنفون (۴۳۰ تا ۳۵۵ پیش از میلاد) تأیید می‌کنند که هخامنشیان (۵۵۹ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) حکومتی فدرال مانند، یا واحدی پهناور دربرگیرنده ملت‌های خودمختار و مشترک‌المنافع پدید آوردند. بنیانگذار این ساختار، کوروش بزرگ (۵۵۹ تا ۵۲۹ پیش از میلاد) و جانشینانش قلمرو خود را بسیار گسترش دادند و آن را به ساتراپی‌هایی (گاه سی تا چهل ساتراپی) تقسیم کردند که هر یک را یک ساتراپ، یا یک خشتروپان یا یک پادشاهی محلی اداره می‌کرد. این حکومت دربرگیرنده همه سرزمین‌های واقع میان ماورای جیحون و سند تا ماورای قفقاز و جایی که امروز ملداوی خوانده می‌شود، ماورای اردن و سوریه، و سرزمین‌هایی از مقنونییه و قبرس تا مصر و لیبی بود. این، سازمانی سیاسی بوده است در ابعادی جهانی به فرمانروایی یک شاهنشاه (شاه شاهان) و به همین روی می‌تواند نظام «شاهنشاهی» عنوان گیرد. شاه شاهان در آن نظام حکومتی قانون‌ساز نبود بلکه مدافع دین‌ها و قانون‌های همگان در آن فدراسیون بود (تمپلتون ۱۴: ۱۹۷۹). فراتر، در نظامی حکومتی که هخامنشیان برپا کردند و از سوی تی آر گلوور (همان) «دولت خوب» یا حکومت مردمی تعریف شده و در آن همه مردمان بر پایه فرمانی که کوروش در بابل صادر کرد با هم برابر بودند، گروه‌های قومی و فرهنگی در پی گیری دین و زبان و اقتصاد خود تا اندازه زیادی استقلال و آزادی داشتند. برای محترم داشتن استقلال سیاسی و فرهنگی مردمان گوناگون در

فدراسیون بود که شاه شاهان خود را وابسته به دین ویژه‌ای نمی‌خواند. در نتیجه، مردمان در سرزمین‌های فتح شده آزاد بودند که دین‌ها، قوانین و سنت‌های خود را حفظ کنند. برای نمونه، کوروش بزرگ به هنگام ورود به بابل، هزاران یهودی را در آنجا در بند یافت. واکنش او این بود که آنان را آزاد کند و به سرزمینشان بازگرداند. وی همراه یهودیان نرفت که اورشلیم (بیت المقدس = قدس) را فتح کند؛ ولی احترام او به آزادی دینی آنان، وفاداری یهودیان به ایرانیان را تضمین کرد. او پیامبر یهودیان شد و آنان داوطلبانه عضویت فدراسیون ایرانی را پذیرا شدند. وی ساختن معبد یهودیان را در اورشلیم فرمان داد و آنان این کار او را واقعیت یافتن پیش‌بینی اشعیا نبی خواندند، آنجا که در آیه chapter xlv می‌گوید:

من پروردگار شما هستم... که از کوروش می‌گویم، او شبان من است، و خواسته مرا در زمین به جای خواهد آورد: حتی به اورشلیم گوید که تو ساخته خواهی شد و به معبد که سنگ زیربنای تو گذارده خواهد شد.

(لاکهارت ۳۲۶: ۱۹۵۳)

بسیاری کسان سخت کوشیده‌اند تا به این کهن‌ترین نمونه حکومت «فدراتیو» یا «دولت خوب» چهره‌ای منفی دهند. برخی محافل در دوران کنونی - چون حزب بعث پیشین عراق - در تبلیغات دشمنانه خود، کوروش را پادشاهی جنگجو معرفی نموده‌اند که از صهیونیست‌ها (یهودیان اسیر در بابل) پشتیبانی کرده است. آنها کوروش را به بهانه جنگیدنش با ملت‌های گوناگون سرزنش می‌کنند، با این هدف که وانمود سازند حکومت هخامنشی به زور اسلحه پا گرفته بوده است. این گونه انتقادات نشان دهنده کوششی است آشکار برای کشاندن شخصیتی تاریخی به محاکمه بر پایه اهداف و مطامع سیاسی امروز. بابل کشوری عربی نبود، بلکه وارث تمدن آکادی بود. حضور عربان در میان‌رودان برای نخستین بار هنگامی واقعیت یافت که به گفته جغرافیای و تاریخ‌نویسان عرب همچون مسعودی (۱۹۷۷) و مقدسی (۱۹۰۶)، حکومت ساسانی دولت حیره را برپا کرد. همین جغرافیای و تاریخ‌نویسان دنیای کهن نوشته‌اند که

● شاهنامه که بیشتر

اثری ادبی - حماسی درباره تاریخ باستانی ایران، بویژه تاریخ دوران ساسانی (۲۲۴-۶۵۱) شناخته می‌شود، چگونگی پیدایش و توسعه «حکومت = کشور» در ایران باستان را روشن می‌سازد و با دقت نشان می‌دهد که ایده «ساختار عمودی حکومت» در ایران باستان چگونه پدید آمده و با تعیین مرزهای مشخص پایداری یافته و بر پیدایش و توسعه ایده‌هایی چون «حکومت»، «سرزمین»، «مرز»، و «دموکراسی» در باخترزمین اثر گذاشته است.

اسکان عربیان در جنوب میانرودان پس از پیدایش اسلام فزونی گرفته است؛ و سرانجام اینکه یهودیان اسیر در بابل ۲۵۰۰ سال پیش را با صهیونیسم که پدیده‌ای است مربوط به سده بیستم، پیوندی نیست. فراتر، جنگ همواره پدیده‌ای همزاد زندگی سیاسی بشر بوده است که پیامبران نیز از آن گریز نداشته‌اند. حتی در عصر مدرنیته که «جنگ» پدیده‌ای غیر اخلاقی شناخته می‌شود، هستند اخلاقیونی که از «جنگ عادلانه» دفاع می‌کنند. بابل، با تمدن آکادی، زیربوغ حکومتی ستمگر بوده است؛ از این رو جنگ کوروش با بابل به سادگی می‌تواند «جنگ عادلانه» شمرده شود.

از سوی دیگر، آگاهی ما از ایران هخامنشی و نقش آن در جهان باستان در حاله‌ای از ابهام قرار دارد و دانستی‌های اندک و پراکنده ما درباره آن از منابع خارجی و آثار کسانی است (جی. ا. ج. ایلینف، ۱۹۵۳) که پیوسته با ایران در جنگ بوده‌اند. به راستی جای افسوس است که آثار و نوشته‌هایی تاریخی در دست نداریم که ما را با جزئیات جنگ‌ها و برخوردهای سیاسی مربوط به ایران باستان آشنا کند یا ساختار اجتماعی و دینی جامعه و وضع و شأن زنان و مردان و همچنین تفاوت افراد و گروه‌های انسانی را در آن مورد تحلیلی عالمانه قرار دهد. آنچه می‌دانیم این است که در فرمانی که کوروش در بابل صادر کرده، از آزادی و برابری همگان سخن رفته است، از جمله یهودیان و بابلیان، و در پرتو همین سیاست روشن‌بینانه بوده که وی در متون دینی باختر زمین و اسلامی تا این اندازه مورد ستایش قرار گرفته است؛ نیز همین سیاست روشن‌اندیشانه پادشاه هخامنشی بوده که وفاداری داوطلبانه ملت‌های گوناگون از جمله مردمان شهرهای ایونی (تمپلتون ۱۹۷۹)، قبرس و اورشلیم (قدس در اسلام) که به آن فدراسیون پیوستند برانگیخته است، و فشرده سخن اینکه جدا از زور، باید عوامل جلب‌کننده دیگری نیز در آن نظام حکومتی فدرال وجود می‌داشته است.

دادگری، شالوده نظام حکومتی ایرانی

با توجه به اینکه دادگری سنگ زیربنای فلسفه سیاسی در ایران باستان بوده است، این احتمال که

سازماندهی ایرانی فضای سیاسی بر تکامل تدریجی مفهوم دموکراسی در باختر زمین مؤثر بوده است، برجسته‌تر می‌شود. هستند کسانی که باور دارند هنگامی که کوروش بزرگ حکومت فدرال چندملتی را در چارچوبی می‌ساخت که بعدها نام «امپراتوری پارس»^۱ به خود گرفت، بر دباری و کردار نیک و خواست خوشبختی برای مردمان را در پرتو نبوغ ذاتی خود اختراع نکرده بود، بلکه از یک سنت ریشه‌دار و کهن در زمینه رفتار پادشاهان یا شهروندان پیروی می‌کرد. او سنت حکومت خوب استوار بر دادگری، تحمل دیگران، و احترام به باورهای دینی مردمان را از مادها به ارث برده بود؛ دودمانی که پادشاهش، دیاکوس همه ایرانیان را در چارچوب یک ملت قرار داد (نیر نوری ۱۸۸: ۱۹۷۱). شواهد گویای آن است که دادگری شالوده حکومت خوب (good government) در سازمان حکومتی ایران باستان بوده است چنان که پادشاه هخامنشی به هنگام گشودن بابل در سال ۵۳۹ پیش از میلاد فرمان به آزادی و برابری همگان داده و این سنت از سوی همه جانشینان کوروش در تاریخ پیش از اسلام ایران پیروی شده است.

برابر سنگ نوشته‌هایی که در نقش رستم واقع در باختر ایران بر جای مانده است، داریوش یکم معروف به بزرگ (۴۸۵-۵۲۱ پیش از میلاد) سازمان فضایی کشور را در سی ساتراپی تنظیم کرده که هر یک زیر فرمانروایی یک پادشاه بوده و یک ساتراپ، به نمایندگی از سوی حکومت مرکزی، آنرا اداره می‌کرده است. داریوش یکم فرماندهانی برای ارتش تعیین کرد و وزیرانی برای اداره امور کشور در نظر گرفت؛ او میزان مالیات هر ساتراپی را مشخص کرد و مأمورانی برای گردآوری مالیات گمارد و بازرسانی به نام «چشم و گوش پادشاه» برای رسیدگی به چگونگی گردش کارها به ساتراپی‌ها فرستاد؛ وی سکه‌های زرین به نام «دریک» و سیمین به نام «زیگلو» ضرب کرد تا مبادلات بازرگانی فدراسیون را رونق بخشد (نیر نوری ۱۹۷۱: ۲۲۱)؛ جاده شاهنشاهی را به درازی ۲۷۰۰ کیلومتر از شوش (سوزا) در شمال باختری خلیج فارس تا سارد (ساردیس) در کنار دریای اژه با شاخه‌هایی به تخت جمشید و دیگر مراکز سیاسی

● توصیف فردوسی از جغرافیای سیاسی دنیای کهن، با مفاهیمی که در زمینه جغرافیای سیاسی در اروپای پس از و استفالی رشد کرده همخوانی بسیار دارد؛ ولی آیا ممکن است وی که هزار سال پیش از این، خیلی جلوتر از قرارداد و استفالی ۱۶۴۸ می‌زیسته است، این مفاهیم را از اروپای مدرن آموخته باشد؟

و بازرگانی ساخت (مجنهزاده ۱۹۷۴: صفحه ۵۴ و ۵۶ تا ۵۹)؛ او فرمان داد تا نقشه‌آین نخستین جاده ساخته شده در تاریخ بشر روی صفحه‌ای بر تزی حاک شود^۵ که شاید نخستین نقشه جغرافیایی حاوی جزئیات در تاریخ بشر باشد؛ وی سرویسی پستی (چاپار) را سازمان داد که شماری از اسبان و سوارکاران آماده در هر منزلگاه پیام‌ها را به سرعت منتقل می‌کردند و کندن کانالی را در مصر فرمان داد که دریای سرخ را از راه نیل (پیراوا) به مدیترانه وصل می‌کرد (آبربی ۱۹۵۳).

در سیاست‌های اداری و کشوری، در حالی که آنتیان پیگیر دیدگاه ویژه خود درباره دموکراسی استوار بر شهروندی افراد بودند، هخامنشیان، چنان که گفته شد، سرگرم سامان دادن نظامی حکومتی بودند استوار بر استقلال گروه‌های فرهنگی یا ملیتی؛ یک نظام فدرال که در آن هویت‌های دینی و فرهنگی مردمان برخوردار از زمینه‌های ملی و فرهنگی گوناگون مورد احترام بود و به آنان حق اداره کارهاشان به گونه خودمختار داده می‌شد؛ یعنی، در حالی که آتن کهن سرگرم بحث درباره «حق فرد در جامعه» بود، ایران کهن به «حق گروه‌های دینی و فرهنگی» در نظام حکومتی می‌پرداخت. بدین سان، برابری و دادگری در آن نظام حکومتی باستانی، عصاره کشورداری شمرده می‌شده است. پس از آن، مفهوم دادگری گسترش بسیار یافت و پیاده کردن دادگری در عصر ساسانی، در وجود خسرو انوشیروان به اوج رسید. برخی از صاحب‌نظران بر آنند (توگلی ۱۹۹۸) که چه بسا رومیان مفهوم امپراتوری را از نظام شاهنشاهی ایرانی گرفته‌اند، یا برعکس. بر پایه همین زمینه، شاید پذیرش این نکته چندان دشوار نباشد که سنای روم اقتصادی از مهستان (انجمن مهتران) ایرانی بوده است، یا برعکس، و به هر رو شاید پذیرفتنی باشد که فلسفه سیاسی ایران باستان در زمینه کشورداری در گسترش مفهوم دموکراسی در باختر زمین مؤثر بوده است.

توسعه مفاهیم حکومت و مرز

دوران ساسانی

اشکانیان (۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی)

که جای مقدونیان را در ایران گرفتند، دو گونه خودمختاری در نظام فدرال ایرانی پدید آوردند: ساتراپی‌های درونی و حکومت‌های وابسته پیرامونی. که ۱۸ مورد از آنها از خودمختاری بیشتری برخوردار بودند (ودیدی ۱۹۷۴: ۱۸۶). این نظام ویژه حکومتی، در دوران صفوی در سده ۱۶ میلادی، به گونه «ایالات» و «بیگلریگی‌ها» تجدید شد.

کمیابش در آغاز تاریخ مسیحی بود که با پیشرفت در زمینه مفهوم سرحد و مرز، مفهوم سرزمین نیز در ایران بسیار پیشرفت کرد. این، بیش از هر چیز از مرکز‌گرایی بیشتری مایه می‌گرفت که به سبب تهدیدهای تازه از سوی رقیبان نیرومند تازه چون رومیان در باختر و تورانیان در خاور ایران مطرح شده بود. سازماندهی سیاسی فضا در فدراسیون ساسانی (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) شاهد پیشرفت‌هایی در زمینه مفاهیمی چون حکومت‌های مرزدار درونی و بیرونی، حکومت‌های حایل، ستون‌های مرزی و... بود. در ادبیات باستانی حتی از مرزهای رودخانه‌ای میان ایران و توران در آسیای مرکزی سخن به میان آمده است.^۶

با نگاهی به ادبیات پارسی مربوط به جغرافیای تاریخی ایران روشن می‌شود که ساسانیان مفهوم سرزمین را پیروزمندانه در چارچوب مفهوم مرز گسترش داده‌اند. آنان سیستم پیشرفته‌ای از سازماندهی فضای سیاسی پدید آوردند. سرودمان ساسانی، در آغاز کار شیوه سازماندهی اداری سرزمین در دوران هخامنشی را پی گرفت ولی قلمرو خود را به بیست کشور خودمختار تقسیم کرد. وی پایه کارگماردن وزیرانی چون بزرگمهر حکیم کابینه دولتی به وجود آورد و آنگاه با برپا کردن چهار ارتش مستقل در چهار گوشه فدراسیون، مفهوم باستانی «چهار گوشه گیتی» را تجدید کرد. وی شورایی مشورتی از برجستگان آفرید و ساختار سیاسی کشور را به هفت طبقه وزیران، روحانیون، قاضیان (داوران) بلندپایه، و فرماندهان چهار ارتش شکل داد (مسعودی ۱۹۷۷: ۴۶۴-۵). خسرو انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی) که تاریخ و جغرافیایانویسان در

دانش‌مندان

برجسته‌ای چون ویل دورانت و پیو فیلیپانی -رنکنی به درستی پدیده یا مفهوم «حکومت» را یک نوآوری ایرانی می‌دانند که بعدها بوسیله رومیان به دنیای باختر رسیده است.

چهار کوست، و حکومت‌های مرزدارى بیرونى که مشهورترین آن حکومت حیره یا مانزهر در میانرودان بود (مسعودى، پیشین). در شمال باخترى خلیج فارس، آنجا که سرحدات دو امپراتورى ایران و روم در سده پنجم میلادى به هم نزدیک مى‌شد، ساسانیان پادشاهى حیره را در کرانه‌های دجله، نه چندان دور از پایتخت ساسانى در تیسفون، برپا کردند. این حکومت مرزدارى که مورد پشتیبانى مالی و سیاسى ایرانیان بود، نقش يك حکومت سپرى را برای ایران بازی می‌کرد تا فشارهای روم را خنثى سازد (مسعودى، ۱۹۷۷: ۲۴۰). در حرکتى مشابه، رومیان، پادشاهى دست‌نشانده غسان را در منطقه‌ای که اکنون سوریه خوانده مى‌شود برپا کردند تا همان نقش را برای روم در برابر ایران داشته باشد (مسعودى، همان: ۴۶۷). فراتر، شایان توجه است که ایران در جریان مبارزاتش با حکومت عربان، نقش سپرى فرهنگى را در جهان اسلام بازی کرد که ضامن برجاماندنش در دوران پس از اسلام شد. جای دقیق این سپر فرهنگى را مى‌توان در کناره‌های باخترى فلات ایران، در میانرودان، در نظر گرفت: نواری پیرامونى که همین نقش را در دوران پیش از اسلام میان امپراتورى‌های ایران و روم داشت. نظریه «سرزمین میانی = Middle Zone» که دیوید میترانى Divid Mitrani آنرا در مورد منطقه‌ای در اروپای مرکزی و در نزدیکی دانوب به کار برده است، با موقعیت جغرافیایى یادشده در ایران در این بخش از جهان قابل تطبیق است (میترانى، ۱۹۵۰). این جغرافیا، در درازای تاریخ مانع از چیرگی کامل فرهنگ‌های دیگر بر فلات ایران شده است. ساسانیان در جناح خاورى با تورانیان رویه‌رو بودند. همانند رومیان، تورانیان نیز وارد جنگ‌هایی چند با ایرانیان شدند. ولی برخلاف ترتیباتى سرحدى که ایرانیان در برخورد با رومیان در باختر به صورت «سرزمین سپرى» سازمان دادند، دست کم در يك مورد خطوط مرزى مشخصى میان خود و تورانیان در خاور ترسیم کردند. این تفاوت شیوه کار در باختر و خاور ایران باید ناشى از میزان متفاوت فشارهای سیاسى- نظامى بوده باشد که قدرت‌های رقیب در شرق و غرب برای ساسانیان

نخستین سده‌های اسلامى دادگريش را بسیار ستوده‌اند^۷، با قرار دادن بیست کشور وابسته به فدراسیون ایران در چهار «کوست» یا «پاسکوز»، جنبه عملی‌تری به مفهوم هخامنشى چهار گوشه گیتی داد. هر يك از این کوست‌ها زیر فرمان يك نایب الحکومه بود که پاسکوزبان یا پادوسبان خوانده مى‌شد و يك اسپهبد فرماندهى ارتش هر يك از پاسکوزبان‌ها را داشت.

فردوسى در شاهنامه این چهار کوست را چنین معرفى کرده: ۱- کوست خراسان و قم و اصفهان؛ ۲- کوست آذرآبادگان (آذربایجان) و ارمنستان و اردبیل؛ ۳- کوست پارس (جنوب ایران) و اهواز و سرزمین خزر (به احتمال بسیار خوزستان)؛ ۴- کوست عراق و سرزمین‌های رومی (سوریه و آناتولى) (فردوسى ۱۹۸۵: جلد پنجم، صفحه ۴۱۵).

توسعه مفهوم سرزمین در دوران ساسانى با پیشرفت مفهوم مرز همراه و همگام بوده است. گفتنى است که واژه «مرز» در پارسی میانه وجود داشته است. مفاهیم اروپایى سرزمین و مرز در زبان پارسی میانه، با اصطلاح «مرز و بوم» برابر بوده است که فردوسى آن را به دوران ساسانى نسبت مى‌دهد. این اصطلاح به گونه ساسانى خود به معنی «سرزمین سیاسى» یا «میهن» گرفته مى‌شده است. به هر رو، اصطلاح مرز به معنی خط پیرامونى سرزمین، جداگانه نیز در آن دوران وجود داشت حال آنکه واژه دیگری نیز در زبان پارسی میانه به گونه «سامان» در همین زمینه وجود داشت که در فارسى کنونى به معنای مرز جدا کننده خانه‌ها و زمین‌های کشاورزى از یکدیگر است. هر دو مفهوم مرز و سرحد در دوران ساسانى کاربرد عملى داشت: درحالی که پادشاهان یا پادوسبانیان را به اداره امور سرزمین‌های خودمختار و وابسته مى‌گماشتند، کار شهرها را به شهرداران یا «شهریگ»‌ها مى‌سپردند. آنان در باختر فدراسیون ایران منطقه‌هایی سپرى پدید آوردند و خطوط مرزى را در خاور آنها کشیدند. در باختر، ساسانیان مفهوم «منطقه سرحدى» را سیمایی بسیار روشن بخشیدند. آنان دو گونه حکومت مرزدارى پدید آوردند: حکومت‌های مرزدارى درونى در درون

● با توجه به اینکه دادگری سنگ زیربنای فلسفه سیاسى در ایران باستان بوده است، این احتمال که سازماندهی ایرانی فضای سیاسى بر تکامل تدریجى مفهوم دموکراسى در باختر زمین مؤثر بوده است، برجسته‌تر مى‌شود.

ایجاد می کرده‌اند. در حالی که رقابت رومیان با ساسانیان در باختر ایران بیشتر جنبه ژئوپولیتیک داشت که همانند بازی بزرگ روس و انگلیس در آسیای مرکزی در سده نوزدهم رفته رفته تبدیل به یک بازی ژئوپولیتیک شد، رقابت با توراتیان در خاور بیشتر به گونه تهدید استراتژیک فشرده‌ای در آمد که جنگ‌های پی‌درپی را سبب شد و این وضع در جای خود ترسیم خطوط مرزی جداسازنده قلمرو و قدرت را ضروری ساخت.

گفتنی است که ساسانیان نه تنها سازمان سرزمینی و مرزی هخامنشیان را تجدید کردند، بلکه نام ایران‌شهر (کشور ایران) را ابداع نمودند که شاید نخستین نمونه در تاریخ باشد که به جای نسبت دادن یک ملت یا کشور به نام خانواده حاکم، هویتی مستقل با نامی ویژه برای کشور تعیین می‌شود (مجتهدزاده ۱۹۹۹: ایران و ایرانی بودن، ۱۴۷۸). فردوسی پس از شرح گفت‌وگوی بهرام گور با فرستاده سیاسی روم درباره شیوه‌های متفاوت دیپلماسی و کشورداری ایرانی و رومی، می‌گوید وره‌رام چهارم یا بهرام گور (پادشاهی از ۴۲۰ تا ۴۳۸ میلادی) پس از پیروزی در نبردهایش با توراتیان، دستور داد ستون‌هایی مرزی میان ایران و توران ساخته شود و تصمیم گرفت رود جیحون (آمودریا) مرز آبی دو کشور باشد:

بر آورد میلیلی ز سنگ و ز گچ

که کس را ز ایران و ترک و خلیج

نبودی گنر جز به فرمان شاه

همان نیز جیحون میانجی به راه

در متن اصلی به جای گچ «گنج» آمده است که به گمان باید نادرست باشد. منظور از خلیج در اینجا «مردمان دیگر» است (فردوسی ۱۹۸۵: جلد سوم، صفحه ۳۹۴). یعنی، بهرام فرمان داد تا ستون‌هایی از سنگ و گچ بنا شود تا کسی از ایرانیان و ترکان و دیگران جز با اجازه شاه نتواند از آن بگذرد و همو رود جیحون را حائل (سرحد = مرز رودخانه‌ای) میان ایران و توران قرار داد. این مورد را نمی‌توان به بحث پیرامون تعیین سرحد محدود دانست بلکه بی‌گمان باید آنرا به معنی تعیین مرز به مفهوم مدرن واژه گرفت.

فردوسی در هزار سال پیش گفته است که

ششصد سال پیش از او ستون‌هایی مرزی برپا شده بوده است که ایرانیان و ترکان و دیگر مردمان اجازه نداشتند از آنها بگذرند مگر با نشان دادن اجازه‌نامه‌ای از شاه. این نمونه بسیار گویایی است از وجود خط مرزی در ایران باستان که با مفاهیم امروزی «مرز» برابری دارد. جالب‌تر اینکه اجازه‌نامه شاه برای گذشتن از مرز را می‌توان گذرنامه صادر شده از سوی حکومت ساسانی (همانند پاسپورت به مفهوم امروزی) دانست.

در جنوب، فدراسیون هخامنشی دربرگیرنده دو ساتراپی بود: آوال که امروز دربرگیرنده کشورهای بحرین، قطر، و استان‌های حسا و قطیف در عربستان کنونی است؛ و ساتراپی که در دوران ساسانیان «ماسون» نام گرفت و سرزمین‌هایی بود که امروز دربرگیرنده امارات متحده عربی و شمال عمان است. نظام کانال‌های آبرسانی زیرزمینی (قنات) که در دوران هخامنشی ابداع شد، در دوران داریوش یکم به پس کرانه‌های جنوبی خلیج فارس معرفی گردید (ویلکینسن ۱۹۷۵: ۹۸). شواهدی در دست است که پارتیان (از ۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی) پیشرفت‌های بسیار در زمینه دریانوردی داشته‌اند ولی آثاری در دست نیست که نشان دهنده چگونگی برخورد هخامنشیان یا پارتیان با مسئله سرزمین و مرز در آن بخش باشد.

برخلاف این ابهام کهن، ساسانیان سرزمین‌های واقع در جنوب خلیج فارس را در دو حکومت یا دو ساتراپی سازمان دادند: در نیمه باختری، پادشاهی هگرا برپا کردند که دربرگیرنده آوال باستانی بود، و در نیمه خاوری پادشاهی مازون یا ماسون را که کشورهای کنونی عمان و امارات متحده عربی را دربرمی‌گرفت (دونالد هاوولی ۱۹۷۰: ۳۸). پیش از آنکه عربان در این سرزمین‌ها سکونت گزینند، ایرانیان باستان ساکنان بومی این سرزمین‌ها بودند. مهاجرت عربان به این سرزمین‌ها از سده دوم میلادی آغاز شد. هنگامی که قبادیان در سده ششم بر ماسون فرمانروایی داشتند، عربان مهاجر توانستند اتحادیه بزرگی پدید آورند. در رویارویی با این اتحادیه بزرگ ایلی از عربان مهاجر، فرمانروایان ایرانی مهاجران را به پارسی «شهروندان» و به عربی «اهل البلاد» خواندند (ویلکینسن، پیشین) که

● شواهد گویای آن است که دادگری شالوده حکومت خوب (good government) در سازمان حکومتی ایران باستان بوده است چنان که پادشاه هخامنشی به هنگام گشودن بابل در سال ۵۳۹ پیش از میلاد فرمان به آزادی و برابری همگان داده و این سنت از سوی همه جانشینان کوروش در تاریخ پیش از اسلام ایران پیروی شده است.

به معنی پذیرش آنان بعنوان «شهروند» برابر با دیگر ایرانیان بود. ساسانیان، میزانی از خودمختاری نیز در درون ساختار ایلی یاد شده به آنها ارزانی کردند. در اینجا بار دیگر می بینیم که نظام حکومتی فدراتیو ایرانی حتی در ساختار درونی يك ساتراپی واقعیت پیدا می کند (مجتهدزاده ۱۹۹۹: امنیت و مسایل سرزمینی، همان، فصل سوم).

سخن واپسین

بی گمان آنتیان باستان نخستین مردمان در چارچوب تمدن باختر زمین بوده اند که مفهوم دموکراسی را مطرح کرده اند، ولی دموکراسی آنان در سایه محدودیت های طبقاتی در يك شهر به اجرا در می آمد. پیاده کردن دموکراسی در سطح کشور می بایست تا زمان فتح ایران به دست اسکندر مقدونی و اقباسی که او از شیوه ایرانی سازماندهی فضای سیاسی کرد، به تأخیر افتد؛ سازماندهی فضای سیاسی بر اساس تقسیم کشور به واحدهای فرهنگی-ملی مردمان در نظامی فدرال. تردیدی وجود ندارد که هخامنشیان مفهوم حکومت "state" را پدید آوردند، ولی ایده «ساختار عمودی» حکومت، در بستر يك نظام فدرال زنده با مرزهای مشخص، در ایران عصر ساسانی یا گرفت و اثرگذاری بر گسترش مفهوم دموکراسی در تمدن غرب را آغاز کرد.

در بررسی تأثیر ایران بر توسعه مفاهیمی چون «حکومت» و «مرز» در اروپای قرون وسطی شاید بتوان به اشارات کتب مقدس باختر زمین به شیوه کشورداری در ایران باستان و ارج نهادن ایرانیان به حقوق دیگر اقوام استناد کرد از جمله Isaiah chapter xlv; Esther i, I; Ezra i, I و... برای این شواهد از کتابهای مقدس، به رغم لشگرکشی هخامنشیان به شهرهای یونانی در غرب و به توران در شرق، سازمان حکومتی پدید آمده از سوی آنان تنها به منظور فتح سرزمین ها نبوده، بلکه بر انگیزه های فرهنگی و مدیریت سیاسی مردمان در راستای احترام به هویت های فرهنگی آنان استوار بوده است. این گرایش ها و انگیزه ها بویژه در جهان بینی هخامنشیان در زمینه کشورداری و برپایی حکومت مردمی از سوی خود

آنان نمود دارد. ایرانیان با برپاداشتن ساختار حکومتی فدراتیو ویژه خود بر اساس ایده «دادگری برای همه»، مجموعه مشترک المنافعی از ملت های نیمه مستقل یا فدراسیونی از کشورهای خودمختار به وجود آوردند که شاید زیربنای لازم را برای پدید آمدن «دموکراسی حکومتی» یا «حکومت دموکراتیک» در اروپای قرون وسطی و پس از آن در دوران مدرنیته فراهم آورده باشد. پیدایش این ساختار سیاسی حکومتی استوار بر حقوق اقوام در ایران، همزمان بود با پیدایش دموکراسی مبتنی بر حقوق شهروندان در یونان. در این زمینه شایان توجه است که کوروش بزرگ در بابل فرمانی صادر کرد که (متن آن اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می شود) و در آن برابری و دادگری برای همگان و آزادی برای موجودیت های دینی-فرهنگی در سراسر قلمرو خود را اعلام کرد. این ایده ها تار و پود حکومت پارسیان را تشکیل می داد، چنان که داریوش بزرگ نیز در سنگ نوشته هایی که برای آیندگان برج گذاشته است، بارها از پیگیری دادگری سخن به میان آورده است. به سخن دیگر، در حالی که آنتیان در اندیشه حقوق فرد در جامعه بودند، پارسیان می کوشیدند حقوق اقوام و گروه های انسانی را در شیوه کشورداری خود پایدار کنند.

جدا از آثار تحقیقی دانشمندان ایران شناسی چون ویل دورانت Will Durant (ترجمه فارسی ۱۳۶۸)، منابع دیگری نیز در دست است که نشان دهنده گستره و اهمیت تأثیر سنت های کشورداری در ایران باستان بر پیدایش و تکامل مفاهیم «حکومت = کشور»، «مرز»، و «دموکراسی» در باختر زمین است. حتی فیلسوف نامداری چون فردریش نیچه Friedrich Nietzsche که تأثیری بسزایر اندیشه انسان باختر زمین گذارده است، دید ویژه خود درباره فلسفه زندگی بشر در باختر زمین را در پر تو فلسفه زندگی در ایران باستان شکل داده است (Thus Spoke Zarathustra = چنین گفت زرتشت، چاپ نهایی ۱۸۹۲). نمونه دیگر در این زمینه، نوشته های آر. گیرشمن R. Ghirshman در کتابش (Iran، چاپ ۱۹۶۲) است: سنت ایرانی پادشاهی به «اعتبار تأیید الهی»

● در حالی که آنتیان پیگیر دیدگاه ویژه خود درباره دموکراسی استوار بر شهروندی افراد بودند، هخامنشیان، سرگرم سامان دادن نظامی حکومتی بودند استوار بر استقلال گروه های فرهنگی یا ملیتی: يك نظام فدرال که در آن هویت های دینی و فرهنگی مردمان بر خوردار از زمینه های ملی و فرهنگی گوناگون مورد احترام بود و به آنان حق اداره کارهاشان به گونه خودمختار داده می شد؛ یعنی، در حالی که آتن کهن سرگرم بحث درباره «حق فرد در جامعه» بود، ایران کهن به «حق» گروه های دینی و فرهنگی در نظام حکومتی می پرداخت.

در دوران اسکندر به گونه‌ی يك پدیده ثابت در هلینزم در آمد و بعدها بسیاری از حکومت‌های اروپایی آن را اقتباس کردند.

از سوی دیگر، آر. لوی R. Levy خلافت عربی را پدیده واسط دیگری می‌داند که سنت کشورداری ایرانی از راه آن بر دنیای مدرن اثر گذاشته است. وی به نقل از آثار تاریخی عربی در سده‌های نخستین اسلامی می‌نویسد: فخری، در نوشته‌های تاریخی دربارهٔ اندرزهای سیاسی از اوایل سده چهاردهم میلادی توضیح می‌دهد که خلیفه عمر در اوج گسترش خلافت، هنگامی که غنائم جنگی به سوی مرکز سراسر ایزر شده بود، برای تقسیم این غنائم نیازمند رایزنی‌های يك تن ایرانی شد که زمانی در ادارات دولتی (عصر ساسانی) کار می‌کرد. پیشنهاد این ایرانی، برپا کردن دیوان یا دفتر یا اداره‌ای بود برای کنترل در آمدها و از این هستهٔ نخستین بود که ماشین اداری عظیمی پدید آمد که برای صدها سال به خلافت خدمت کرد (لوی، ۱۹۵۳: ۶۱). دربارهٔ تأثیر میراث تمدنی پارس در زمینهٔ حکومت و کشورداری بر خلافت عربی، شایان توجه است که در یکی از متون تاریخی عصر اسلامی از خلیفه عمر نقل شده است که: «همانا من دادگری را از کسرا (خسرو) انوشیروان دادگر) آموختم» (مقدسی، ۱۹۰۶: ۱۸).

فیلیپانی رنکنی در نوشته‌هایش دربارهٔ سنت پادشاهی مقدس در ایران، به نقل از منابع معتبر رومی می‌گوید: «اگر بخواهیم نگاهی به گسترش موفقیت آمیز برخی پدیده‌های فرهنگی مربوط به پادشاهی در باختر زمین اندازه‌ایم، چه در زمینه‌های دینی و چه عرفی، باید به تاریخ امپراتوری روم بازگردیم که نخستین حکومت در غرب شمرده می‌شود که به گونه‌ای چشمگیر تأثیرات فرهنگی خارجی را، بویژه در مورد جنبه‌های سیاسی و اداری نقش امپراتور، جذب کرد. وی آنگاه نمونه‌هایی از تأثیر سنت‌های فرهنگی ایرانی در زمینهٔ کشورداری بر تمدن غرب چنین برمی‌شمارد:

میراثی که از پارس به باختر زمین رسیده و هنوز در مفاهیم ایدئولوژیک و ساختارهای فرهنگی حضور دارد فراوان است. اگر

پیگیری اشکال اصلی این میراث گاه دشوار می‌نماید، از آن رو است که میراث یاد شده از راه فرهنگ‌های واسط فرا آمده و گونه‌ای غربی یافته است... عناصر مهم شکل دهنده آنچه ساختار عمودی حکومت می‌نامیم، بخشی از این میراث کهن است. این میراث از راه ساختار امپراتوری واپسین روم و بازپیدایی (رنسانس) قرون وسطایی آن به جهان مدرن رسیده است: از راه پدیده‌هایی چون شوالیه‌گری و «لرد» بودن که به گونه‌ای مبهم در لباس کلتیک-ژرمانیک به جوامع اروپایی راه یافت و بعدها سیمایی مسیحی به خود گرفت (فیلیپانی-رنکنی، ۱۹۷۸: ۶۷).

اینکه در ایران پس از اسلام چه بر سر این مفاهیم آمده است، می‌تواند مورد علاقه برخی از دانشگاهیان باشد. خلافت عربی بغداد (خلافت عباسی = از ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ میلادی) سازمان سیاسی فضا و تقسیم سیاسی سرزمین‌ها را کمابیش به همان گونهٔ ساسانی‌اش تقلید کرد (پورکمال، ۱۹۷۷: ۷). آنان نیز حکومت‌هایی مرزداري به وجود آوردند که امارت خزیمه در قاینات که تا دههٔ ۱۹۳۰ وجود داشت (مجتهدزاده، ۲۰۰۴: فصل‌های دوم و سوم) نمونه‌ای از آن بود. ولی «جهانی بودن نگاه سیاسی اسلام» جای اندکی برای پیشرفت و توسعهٔ ایدهٔ باستانی مرزسازی در ایران پس اسلام می‌گذاشت. واقعیت این است که استقبال ایران از اسلام شیعی در آن دوران از خواست عمومی در راستای تجدید حیات فرهنگی و هویت ملی کشور مایه می‌گرفت و چنین بود که ایدهٔ کهن «دادگری» در ایران باستان، با قرار گرفتن در مقام يك اصل از اصول پنجگانهٔ مذهب شیعه، جای تازه‌ای در شکل‌گیری سنت حکومت مردم‌گرای ایرانی در قواره‌های تازه یافت. مهم‌تر اینکه گسترش تشیع معترض به خلافت در ایران با دیگر انگیزه‌های هویتی ایرانیان در آمیخت و راه را برای تجدید حیات سرزمین‌گرایی و کشورداری ایرانی هموار ساخت.

آنچه صفویان در زمینهٔ سازمان دادن سیاسی فضا آفریدند اقتباسی از نظام کشورداری اصیل ایرانی نبود، بلکه در حقیقت اقتباس ابهام‌آمیزی بود

● ایران در جریان مبارزاتش با حکومت عربان، نقش سپری فرهنگی را در جهان اسلام بازی کرد که ضامن برجاماندنش در دوران پس از اسلام شد. جای دقیق این سپر فرهنگی را می‌توان در کناره‌های باختری فلات ایران، در میانرودان، در نظر گرفت: نواری پیرامونی که همین نقش را در دوران پیش از اسلام میان امپراتوری‌های ایران و روم داشت.

از آنچه خلافت عباسی از نظام سیاسی-اداری ساسانی تقلید کرده بود. زندگی در پناه چنین ساختار سیاسی ابهام آمیز و پیشرفت نکرده‌ای در حقیقت ایران را از فرهنگ سیاسی حکومت و مرز در سنت کشورداری باستانی خود جدا کرد. این کمبود و نارسایی بر اهمیت، بعدها، بویژه در رویارویی دنیای خاور با باختر، در قالب تحمیل شدن جنبه‌های فرهنگی و فیزیکی گونه‌اروایی حکومت و کشورداری، نمود یافت.

یادداشت‌ها

۱. این دیوار در دوران تمدن پارتی (از ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی) برای جدا ساختن آن تمدن از تورانیان ساخته شد.
۲. پرفسور ژان گاتمن که نگارنده در دهه ۱۹۷۰ در دانشگاه آکسفورد شاگردش بود، در یادداشتی به تاریخ ۱۹ می ۱۹۹۲، نقل مطلب از نامه یاد شده‌اش را مجاز ساخت.
۳. متن این فرمان که به زبان آکادی روی استوانه‌ای گلی نوشته شده است در بخش مربوط به ایران در موزه بریتانیا British Museum نگهداری می‌شود.
۴. برخی از صاحب نظران بر این باورند که امپراتوری، پدیده‌ای رومی است و شاید از پدیده شاهنشاهی یا نظام فدرال ایرانی اقتباس شده است (احمد توکلی، ۱۳۷۲، صفحه ۸۲۸-۸۳۰). فراتر، این احتمال وجود دارد که رومیان ایده «سنا» را از پدیده ایرانی «مهستان» یا مجلس ریش سفیدان گرفته‌اند و شاید بر عکس.
۵. يك صفحه برنزی یا از هر فلز دیگر در فارسی «جام» خوانده می‌شود. همچنین يك لیوان فلزی یا بلورین را جام می‌نامند. از سوی دیگر، شاهنامه فردوسی درباره جمشید شاه افسانه‌ای، پنیانگذار ایران، می‌گوید که جامی داشته است جهان نما. از این افسانه است که ایده «جام طالع بینی» در همه فرهنگ‌ها سرچشمه می‌گیرد. با این حال، نگارنده بر این باور است که جمشید شاه افسانه‌ای کسی جز داریوش شاه هخامنشی نبوده که جامی داشته است نشان دهنده نقشه جغرافیایی جهان متمدن. دلایلی چند برای اثبات این نظر وجود دارد که ذکر آنها در این نوشتار نمی‌گنجد.
۶. «توران» نامی است که فردوسی (در گذشت ۱۰۲۰ میلادی) در شاهنامه برای مردمان ترك تبار در جناح خاوری خراسان بزرگ به کار می‌گیرد. آنچه امروز آسیای مرکزی خوانده می‌شود، در بخش بزرگی از بیست سده گذشته، خراسان بزرگ خوانده می‌شده است.

● ساسانیان نه تنها سازمان سرزمینی و مرزی هخامنشیان را تجدید کردند، بلکه نام ایرانشهر (کشور ایران) را ابداع نمودند که شاید نخستین نمونه در تاریخ باشد که به جای نسبت دادن يك ملت یا کشور به نام خانواده حاکم، هویتی مستقل با نامی ویژه برای کشور تعیین می‌شود.

۷. درباره چگونگی اجرای دادگری در ایران در دوران انوشیروان دادگر نگاه کنید به منابع عربی مربوط به سده‌های نخستین اسلامی مانند: الف- محمد بن جریر تبری، تاریخ تبری، ترجمه فارسی، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳.
- ب- مقدسی معروف به البشاری، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، لیدن ۱۹۰۶.
- ج- ابوریحان بیرونی، قانون مسعودی، چاپ دکن ۱۹۵۵.
- د- ابویکر محمدابن الفقیه، مختصر البلدان، نوشته شده در سال ۲۷۹ هجری، چاپ لیدن ۱۸۸۵.
- ه- محمدابن الحوقل، صورت الارض، چاپ لندن ۱۹۳۸.
- و- ابراهیم الاستخری، المسالك و الممالك، چاپ لیدن ۱۸۸۹.
- ز- عبدالله یاقوت حموی، معجم البلدان، چاپ قاهره ۱۹۰۶.
- ح- ابوالحسن علی ابن الحسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه فارسی، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ تهران ۱۹۷۷.

منابع فارسی

۱. حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، انتشارات جلویان، چاپ چهارم، بهار ۱۳۶۴، جلد سوم، صفحه ۳۳۰.
۲. مقدسی معروف به البشاری، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تألیف در سال ۳۷۵ هجری، چاپ دوم، لیدن ۱۹۰۶.
۳. مسعودی، ابوالحسن علی ابن الحسین (تاریخ و جغرافیای نویس عرب سده چهارم هجری)، مروج الذهب، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، انتشار بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۹۷۷.
۴. مجتهدزاده، پیروز، «مطالعاتی تازه درباره جاده شاهنشاهی»، ترجمه فارسی مقاله ویکتور وون هیگن در جورنال جغرافیایی ماه ژوئن ۱۹۷۴، دانشمند، سال ۱۱، شماره مسلسل ۱۳۱، شهریور ۱۳۵۳.
۵. مجتهدزاده، پیروز، «ایران و ایرانی بودن»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ۱۴، شماره ۳ و ۴ (۱۴۸-۱۴۷) و ۵ و ۶ (۱۵۰-۱۴۹)، تهران آذر و دی + بهمن و اسفند ۱۳۷۸.
۶. پورکمال، م، تقسیمات کشوری ایران، سازمان برنامه و بودجه، تهران ۱۹۷۷.
۷. توکلی، احمد، «امپراتوری، شاهنشاهی»، آینده، سال ۱۹، شماره ۹-۷، تهران ۱۳۷۲.
۸. ودیعی، کاظم، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

● آنچه صفویان در زمینه سازمان دادن سیاسی فضا آفریدند اقتباسی از نظام کشورداری اصیل ایرانی نبود، بلکه در حقیقت اقتباس ابهام آمیزی بود از آنچه خلافت عباسی از نظام سیاسی-اداری ساسانی تقلید کرده بود. زندگی در پناه چنین ساختار سیاسی ابهام آمیز و پیشرفت نکرده‌ای در حقیقت ایران را از فرهنگ سیاسی حکومت و مرز در سنت کشورداری باستانی خود جدا کرد. این کمبود و نارسایی پراهمیت، بعدها، بویژه در رویارویی دنیای خاور با باختر، در قالب تحمیل شدن جنبه‌های فرهنگی و فیزیکی گونه اروپایی حکومت و کشورداری، نمود یافت.

11. Mitrani, David, "Evolution of the Middle Zone", *Annals of American Political and Social Science*, September 1950.
12. Mojtahed - Zadeh, Pirouz, *Security and Territoriality in the Persian Gulf*, Curzon Press, London 1999.
13. Mojtahed - Zadeh, Pirouz *Small Players of the Great Game*, Routledge/Curzon Publication, London and New York 2004.
14. Murphy, Alexander B., "Dominant Territorial Ideologies in the Modern State System: Implications for Unity Within and Beyond the Islamic World", Paper Presented to the 2nd International Congress of the Geographers of the Islamic World, Tehran, 16 & 17 September 2003.
15. Nayer Nouri, A. H., *Iran's Contribution to the World Civilization*, Vol. II., Tehran 1971.
16. Nietzsche, Friedrich (1883-85), *Thus Spoke Zarathustra*, Formally published in 1892.
17. Taylor, Peter J., *Political Geography* 2nd edition, Longman Scientific & Technical, London 1989.
18. Templeton, Peter Louis, *The Persian Prince*, Persian Prince Publication, London 1979.
19. Wilkinson, John, "The Julanda of Oman", in the *Journal of Oman*, Vol. I, London 1975.

1. Arbery, A.J, *The Legacy of Persia*, Oxford Clarendon Press 1953.
2. Daurant, Will, *History of Civilization*, translated into Persian and published by Enqelab-e Eslami Publication, Tehran 1988.
3. Filippini - Ronconi, Pio, "The Tradition of Sacred Kingship in Iran", in George Lenczowski ed., *Iran Under the Pahlavis*, Hoover Institution Press, Stanford University, USA 1978.
4. Ghirshman, R., *Iran, Parthes et Sassanides*, Gallimard, Paris 1962.
5. Glassner, M. I. & de Blij, H. J., *Systematic Political Geography*, John Willy and Sons, New York 1989.
6. Hafeznia, M. R., "Power and Cultural Expansion in the Subcontinent", in Daneshvar ed., (17), 17-25, Tehran 1997.
7. Hawley, Donald, *The Trucial States*, George Allen & Unwin, London 1970.
8. Kristof, L. D., "The Nature of frontiers and boundaries", in *Annals Association of American Geographers*, No. 49, 1959.
9. R. Levy, "Persia and the Arabs", in A. J. Arbery ed., *The Legacy of Persia*, Oxford Clarendon Press 1953.
10. Lockhart, L., "Persia as seen in the West", in A. J. Arbery ed., *op.cit.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی